



دکتر احمد

از بیست و دوم اردیبهشت ماه ۱۳۹۸ ه.ش که دکتر حشمت جنگلی طالقانی در میدان قرق کارگزاری رشت بر دار شد تا هم اینک، واپسین فراز از تاریخ حیات او، محل تضارب تحلیلیها و انگاره‌های گوناگون است. آنچه مورد وفاق جمله تحلیلگران است، ناجوانمردی مقامات نظامی و دولتی در مورد وی و نیز آرامش و وقارش در پذیرش فرجام مقدر اوست، اما سخن اینجاست که آیا به کردار او در این برهه می‌توان واژه «تسلیم» اطلاق کرد؟

در گفت و شنودی که از نظر می‌گذرانید، محقق محترم جناب سید محمد تقی میرابوالقاسمی در صدد پاسخگویی به این پرسش است. وی درباره زندگی و زمانه دکتر، پژوهش مبسوط و پر دامنه‌ای را انجام داده و آن را در قالب کتاب «دکتر حشمت و اندیشه اتحاد اسلام در نهضت جنگل» به اهل نظر عرضه داشته است.

«نیم‌نگاهی به واپسین برگ از کتاب زندگی دکتر حشمت جنگلی»

در گفت و شنود شاهد یاران با سید محمد تقی میرابوالقاسمی

دکتر «تسلیم» نشد، «دستگیر» شد...

می‌گردد؟
قول تأمین و امثال این پیشنهادها اختصاص به دکتر حشمت نداشت و این قول را به همه جنگلیها داده بودند و از همه بیشتر به شخص میرزا و این گونه وعده و وعیدها، دلیل متقنی بر تسلیم دکتر حشمت نیست. اگر خاطرات دو نفری را که ذکر می‌کنم، منتشر نمی‌کردند و من در جریان آنها قرار نمی‌گرفتم، شاید خود من هم همین تصور را داشتم که دکتر حشمت خسته و درمانده شده و خود را تسلیم کرده است. این خاطرات، یکی مربوط است به میر احمد زمانی که در گروه دکتر حشمت بود و دیگری صادق خان کوچک پور که در گروه میرزا فعالیت می‌کرد. صادق خان افسر نظامی بود که با میرزا، در محاصره قرار گرفت و در خاطرانش صراحتاً نوشته است که نقشه‌ای در کار بود که میرزا و دکتر حشمت و همه جنگلیها

در تحلیلهای تاریخی در زمینه نهضت جنگل، برخی معتقدند که دکتر حشمت از زندگی و مبارزه جنگلی خسته شده بود و به همین دلیل هم تسلیم شد و عده‌ای نیز بر این باورند که او در تحلیلهای خود به این نتیجه رسید که این شیوه مبارزه، کار آمدی خود را از دست داده است و راه به جایی نمی‌برد. شما به عنوان فردی که درباره پیشینه، زندگی و افکار دکتر حشمت پژوهش نسبتاً جامعی داشته‌اید، در مقام پاسخگویی به این انگاره‌ها چه گفتنی‌هایی دارید؟

در پژوهشهایی که درباره زندگی و عملکرد دکتر حشمت انجام گرفته‌اند، پاسخ به این سؤال، در واقع پاسخ به اساسی‌ترین و اصلی‌ترین نکته مبهم زندگی اوست. من در کنگره سال گذشته بزرگداشت میرزا کوچک خان و نهضت جنگل نیز به این نکته اشاره کردم که واژه تسلیم معمولاً توسط کسانی به کار گرفته می‌شود که یا در جریان نهضت جنگل نقشی نداشتند و خاطرات خود را نوشتند و یا متأسفانه از دور، دستی بر آتش داشتند و نمی‌دانستند بر کسانی که آن غرقاب و گرداب گرفتار آمده بودند، چه گذشت و بر اساس اعلامیه‌ها و حرفهایی که دیگران منتشر کردند، از کلمه تسلیم استفاده کردند. از جمله مرحوم فخرایی که اصولاً در دوره دوم نهضت جنگل حضور داشت، در حالی که افرادی چون اسماعیل جنگلی که در سراسر نهضت حضور فعال داشت و یا دیگر افرادی که از نزدیک در جریان نهضت و به ویژه دوره اول آن که دکتر حشمت در آن نقش برجسته‌ای داشت و در همان دوره هم از بین رفت، به جای «تسلیم» از واژه «دستگیری» استفاده می‌کنند که به اعتقاد من، این تعبیر، صحیح است. اگر بخواهیم از تعبیر «دستگیری» به جای «تسلیم» استفاده کنیم، مسئله قول تأمین از سوی رژیم که البته به آن وعده وفا نکرد، به نظر شما چگونه تفسیر می‌شود و از فرآیند فرستادن قرآن و تأمین، چه مفهوم دیگری به ذهن شما متبادر

واژه تسلیم معمولاً توسط کسانی به کار گرفته می‌شود که یا در جریان نهضت جنگل نقشی نداشتند و خاطرات خود را نوشتند و یا متأسفانه از دور، دستی بر آتش داشتند و نمی‌دانستند بر کسانی که آن غرقاب و گرداب گرفتار آمده بودند، چه گذشت و بر اساس اعلامیه‌ها و حرفهایی که دیگران منتشر کردند، از کلمه تسلیم استفاده کردند.

در محاصره قرار بگیرند.

ماجرای این محاصره و پیامدهای آن چه بود؟

بیست هزار قزاق، جنگلیها را از فونمات تعقیب کردند. هواپیماهای انگلیسی هم از قزوین آنها را دنبال کردند و به محض این که از جنگل بیرون آمدند، گلوله بارانشان می‌کردند. آنها تا وقتی که در جنگل بودند، در استتار بودند و در پناه جنگل به طرف ارتفاعات تنکابن حرکت کردند. در تنکابن، گروه خلعتبریها سد راهشان بودند. به فونمات هم که نمی‌توانستند برگردند چون قزاقها در جستجوی آنها بودند. در مسیرهای دیگر هم که مشکل هواپیماهای انگلیسی را پیش رو داشتند و نمی‌توانستند از جنگل خارج شوند، می‌ماند راه طالقان که هر چند برفی بود، اما تنها راه باقیمانده بود و به جنگلیها این امکان را می‌داد تا خود را از مهلکه نجات دهند و به قاضی محله و مازندران برسانند. در اینجا هفتاد نفر از جنگلیها به عللی که ذکر کردم از میرزا جدا شدند. دکتر حشمت و میرزا در فاصله پانزده کیلومتری کوهستانی درباره ماندن عده‌ای و رفتن عده‌ای دیگر با هم صحبت می‌کردند و از آنجا که حدود ۷۰ مجروح همراه داشتند، حرکت بسیار کند صورت می‌گرفت. سرانجام مشخص شد که دکتر حشمت تصمیم گرفته در گاوور بماند و میرزا از نزدیکیهای گاوور، به طرف کشکو برود.

میرزا موافقت کرد؟

با این پیشنهاد دکتر حشمت، همه در بهت فرو رفتند. میرزا نخست تمایلی به قبول راه پیشنهادی دکتر نداشت، اما می‌دانست که جنگلیها در محاصره‌اند و قتل عام یا دستگیری آنها، نهضت را نابود خواهد کرد و او و دکتر حشمت هم بی‌تردید از بین خواهند رفت. دکتر حشمت هم این را خوب می‌دانست، اما از سویی وجود مجروحان و از سوی دیگر امید به یاری میرزا محمدخان تمیمی که با وثوق الدوله همکاری



داشت و روزگاری همدرس و دوست او بود، موجب شد که بماند.

پس در واقع، انگیزه دکتر حشمت، ابتدا دور کردن میرزا از مهلکه و نیز کمک به مجروحان بوده است.

بله. او در کنار مجروحان ماند و تا ۴۸ ساعت هم که مطمئن شد میرزا از محاصره بیرون رفته و خالو قربان هم خط محاصره را شکسته، تسلیم نشد و به درمان مجروحان و پرستاری از آنها پرداخت. عده‌ای از جنگلیها به طرف طالقان رفتند و بعضی‌هاشان در روستاهای آنجا دستگیر شدند. در این موقع، تأمین نامه‌ها به وسیله هواپیما پخش می‌شدند و همین نشان می‌دهد که مسئله تأمین و تسلیم، مربوط به بعد از این رویداد است.

دکتر حشمت به این تأمینها و وعده‌ها چقدر اطمینان داشت؟ البته انگیزه نجات خودش را هم مسلماً داشته، ولی بیشتر ماند که آنها را نجات بدهد. او پزشک انساندوست و مردم دوستی بود و در میان متنفذین منطقه دوستانی داشت، چون از تجربه‌ها و طبابت او استفاده می‌کردند. دکتر در رشت هم محبوبیت داشت و مردم می‌خواستند که او از این وضعیت نجات پیدا کند.

به نظر شما غیر از مسائلی که عنوان کردید، دیگر چه عواملی موجب دستگیری و مرگ دکتر حشمت بودند؟ عوامل بی‌شماری بودند که جنگلیها و عناصر مهم آن یعنی میرزا کوچک خان و دکتر حشمت را سد راه مطامع خود می‌دیدند. زمینداران، سرمایه‌داران، سیاستمداران و دولتیان، هر یک برای مخالفت با آنها دلایل خاص خودشان را داشتند.

در میان دولتیان دو تن شاخص هستند: تیمورتاش و استاروسلسکی. افسر روسی که از سوی دولت مرکزی برای ریشه‌کن کردن جنگلیها، اختیار تام داشت. او هم مثل زمامداران و دولتیان می‌دانست که برای آینده نامطمئن خود، مال اندوزی کند و در گزارشهای آپرونیساید به موارد زیادی از حیف و میل پولها و سندسازیه‌ها برداشتن از حقوق سربازان و قزاقان روسی که گروهی از آنان اصلاً وجود خارجی نداشتند، اشاره می‌شود. این فرد به طور عام، با وقایع جنگل و به طور خاص با شخص دکتر حشمت مبارزه می‌کرد و در اعدام دکتر حشمت، نقش مرموز و اصلی را داشت.

افراد متنفذی که در جلب اعتماد نسبی دکتر حشمت برای اتخاذ تصمیمی که نهایتاً به دستگیری او منجر شد، نقش داشتند، چرا برای جلوگیری از اعدام او اقدامی نکردند؟ تا حدودی اقداماتی کرده بودند، ولی استاروسلسکی تصمیم گرفته بود همان روز دستگیری، آنها را محاکمه و اعدام کند. این ماجرا، یک جریان سیاسی پشت صحنه دارد. استاروسلسکی پس از انقلاب روسیه، در ایران حکمران نظامی بود. از خاطراتی که بعدها پیدا شدند، آشکار گردید که او در عین حال که در خدمت نیروهای قزاق ایران بود، مطامعی را هم در سر داشت، از جمله این که می‌خواست گیلان را جدا و به عنوان حکومتی مستقل به آذربایجان و گرجستان ضمیمه کند تا چنانچه افسران ارتش تزار توانستند در جنگ و گریز با بلشویکها، موفق شوند، آن حکومت را به آنان تقدیم کند. از نظر روابط خارجی، مسائل دیگری هم مطرح بودند که او به همان دلایل اصرار داشت که هر چه سریع‌تر دکتر حشمت را اعدام کند. البته اگر دستش به میرزا هم می‌رسید، برای اعدام او هم تردید نمی‌کرد.

چه ارتباطی بین اعدام دکتر حشمت و دستیابی استاروسلسکی به مطامع سیاسی وجود داشت؟ او معتقد بود که با از بین رفتن میرزا و دکتر حشمت نهضت جنگل از بین می‌رود، البته تکیه‌اش بیشتر بر میرزا بود، ولی وقتی میرزا به ارتفاعات تنکابن و بعد به لاهیجان رسید و پناه گرفت و استاروسلسکی متوجه شد که امکان دستگیری او

دکتر حشمت گفت: «من از روز اولی که وارد جنگل شدم می‌دانستم که مصلوب خواهم شود و برای همین هیکل صلیب را از سینه خود آویخته‌ام.» و منظورش کمربند چرمی‌ای بود که به شکل ضربدر روی بدنش می‌بست.

نیست، بدرفتاریهایش را با دکتر حشمت شروع کرد. در لاهیجان دکتر حشمت و همراهانش مورد اهانت قرار می‌گیرند و دکتر مطمئن می‌شود که دیگر امید نجاتی نیست و همه وعده‌ها، فریبی بیش نبوده‌اند. او به وسیله برادرانش برای میرزا محمدخان تمیمی پیغام می‌فرستد که وسیله‌ای فراهم کند تا او را از رشت به تهران ببرند، اما تیمورتاش، فرماندار غیرنظامیان گیلان و استاروسلسکی که در کینه‌توزی نسبت به جنگلیها، سوابق طولانی داشتند، فرصتی برای اقدام مؤثری از سوی تهران را باقی نگذاشتند.

آیا میرزا از این جریان‌ها خبر داشت و واکنش او چه بود؟ هنگامی که میرزا شنید که دکتر و همراهانش را به لاهیجان برده و در آنجا مأموران به آنها توهین کرده‌اند، گفت: «انالله و انا الیه راجعون» که کاملاً نشان می‌دهد همراه و هم‌رزم همیشگی خود، دکتر حشمت را از دست رفته می‌دانست.

از فضای حاکم بر دادگاه دکتر حشمت و به ویژه از اعمال نفوذ هایی که دال بر ساختگی بودن محاکمه بود، چه نکات قابل ذکری وجود دارند؟

دکتر حشمت یک روز پس از ورود به رشت به دادگاه برده شد و در آنجا محاکمه و محکوم گردید. کوچک پور در خاطراتش نقل می‌کند که دکتر حشمت و همراهانش را از لاهیجان و با درشکه به رشت آوردند، در حالی که آنها را طناب پیچ کرده بودند، آنها را به باغ محنتم بردند. بازجویی افراد در این دادگاه از سه دقیقه تجاوز نمی‌کرد. دکتر حشمت را با وضعی دردناک و در

حالی که خون از پاهایش می‌چکید، به دادگاه بردند و برگه‌ای بازجویی را جلوی رویش گذاشتند. دکتر آنها را خواند و گفت من اینها را نگفتم. در تفتیش بدنی از دکتر، ۴۵ اشرافی به دست آمد. قاضی پرسید، «بقیه اشرافیها را چه کرده‌اید؟» دکتر حشمت جواب داد، «من یک سرباز وطن بودم و این وجه کفاف مخارج رانمی‌داد.» قاضی پرسید، «بقیه پولها نزد میرزا کوچک است؟» دکتر حشمت برآشفتم و گفت، «میرزا کوچک میرا از

این گونه تهمت‌هاست.» قاضی پرسید، «الان میرزا کوچک کجاست؟» دکتر حشمت جواب داد، «من از محل سکونت فعلی او اطلاعی ندارم.» در این هنگام یک افسر قزاق ایرانی به نام عبدالجواد قریب، سیلی محکمی به دکتر حشمت زد که عینکش افتاد و شکست. این برخورد ناجوانمردانه، خوشایند دیگران نبود. دکتر حشمت گفت، «من از روز اولی که وارد جنگل شدم می‌دانستم که مصلوب خواهم شود و برای همین هیکل صلیب را از سینه خود آویخته‌ام.» و منظورش کمربند چرمی‌ای بود که به شکل ضربدر روی بدنش می‌بست. اتهاماتی را که دکتر حشمت به استناد آنها محاکمه و اعدام شد، ذکر کنید.

از دکتر حشمت پنج سؤال پرسیدند که به دوتا از آنها کلاً جواب نداد. از جمله اتهامات او یکی این بود که تو با وجود آنکه می‌دانستی که جنگلیها علیه دولت مرکزی می‌جنگند، با آنها همکاری کردی، در حالی که این دولت مربوط به همین ملت است و دولت خارجی نیست و به تو هم تأمین داده است. از طرفی می‌دانستی که اگر کسی میرزا را به خانه‌اش راه بدهد، خانه‌اش را آتش می‌زنیم و او را دستگیر می‌کنیم. تو با این‌که این چیزها را می‌دانستی چرا میرزا را راه دادی و او را به طرف لاهیجان بردی و جا و مکان دادی. تو تجزیه طلب و نسبت به دولت ایران، باغی هستی و آگاهانه دست به اسلحه برده‌ای و علیه حکومت ایران جنگیده‌ای.

فضای عمومی محل اعدام و دادگاه با توجه به پیشینه و



محبوبیت دکتر چگونه توصیف شده است؟

دادگاه در ساعت ۱۲/۵ تعطیل و زندانی به بیرون برده شد. کلنل استاروسلسکی بلافاصله حکم اعدام را تأیید کرد و قرار شد قبل از ساعت ۵ بعدازظهر همان روز، اجرا شود. ساعت ۲/۵ بود که دادگاه تشکیل و رأی نهایی برای دکتر حشمت خوانده شد. سؤال شد که آیا حرفی برای گفتن دارد؟ پاسخ داد که فقط شخصی روحانی بیاید که برای او دعا کند. کمی قبل از

تقریباً گزارش همه نویسندگان تاریخ جنگل، حاکی از دلآوری و قدرت روحی دکتر حشمت در لحظات آخر زندگی است. او متهورانه از درشکه‌ای که او را به محل اعدام برد، فرود آمد و گفته‌اند که خواسته بود به شرطی حکم اعدام خود را امضا می‌کنند که به هنگام اعدام، دستهایش را نبندند. او با متانت به پای دار می‌رود. حکم خوانده می‌شود.

ساعت ۵ بعد از ظهر، ادعای محکومیت او در مقابل جمعیتی حدود دو هزار نفر که در میدان حضور داشتند خوانده و حکم اجرا شد که ناگهان صدای گریه و ناله زنها برخاست و بیم تظاهرات می‌رفت که قزاقهایی که آنجا را در محاصره داشتند، تفنگ‌هایشان را به طرف مردم گرفتند و جمعیت را آرام کردند. در نزدیکی محل اعدام که امروز یک میدان است، آزادیخواهانی چون علی دائی نمایشی حضور داشتند و از صدای جمعیت، متوجه قضیه شدند.

غیر از زنهایی که شیون کردند، واکنش کلی جمعیت چه بود؟ دکتر حشمت قبلاً برای دوستانش پیام فرستاده و از آنها خواهش کرده بود در روز اعدام او از خانه‌هایشان بیرون نیایند. مردمی که جمع شده بودند عمدتاً گرایش خاصی به دکتر نداشتند و حتی شاید در بین آنها کسانی هم گرایش مخالف با جنگلیها داشتند. عده‌ای هم هستند که اصولاً از تماشای صحنه اعدام خوششان می‌آید. البته از قبل شایع شده بود که جنگلیها قصد دارند حمله کنند و دکتر حشمت را نجات بدهند و هنگامی که سرور صدای بلند شد، عده‌ای از داخل پرورشگاه گمان کردند حمله شده که مردم دستپاچه شده‌اند. بعد هم که صدای تیراندازی هوایی آمد و مردم پراکنده شدند. از رفتار دکتر حشمت به هنگام اجرای حکم در خاطرات و اسناد، مطلبی باقی مانده است؟

تقریباً گزارش همه نویسندگان تاریخ جنگل، حاکی از دلآوری و قدرت روحی دکتر حشمت در لحظات آخر زندگی است. او متهورانه از درشکه‌ای که او را به محل اعدام برد، فرود آمد و گفته‌اند که خواسته بود به شرطی حکم اعدام خود را امضا خواهد کرد که به هنگام اعدام، دستهایش را نبندند. او با متانت به پای دار می‌رود. حکم خوانده می‌شود. دکتر حشمت با کمال تهور شنل از دوش برمی‌گیرد و آن را به جلا می‌دهد، سپس عینکش را برمی‌دارد و روی چهارپایه می‌ایستد. آنگاه ریسمان را از جلا می‌گیرد و آرام به گردن خود می‌اندازد و با نهایت دقت موهایی سروروتش را از زیر حلقه طناب خارج می‌کند، آنگاه به جلا اشاره می‌کند که او را از دار بیاویزند. چهره دکتر حشمت به هنگام اعدام، مظلومانه و آراسته به متانت و وارستگی و خون‌سردی و بی‌اعتنایی نسبت به زندگی خود بود و کمترین اضطراب و لرزش و تشویشی در او دیده نمی‌شد. دکتر حشمت در لحظه آخر، قرآن کوچکی را که در دستمالی ابریشمی پیچیده شده بود، از جیبش بیرون آورد و آن را به روحانی که نزد او ایستاده بود، داد و از او خواهش کرد که به عنوان آخرین یادگارش آن را به مادرش بدهد. سپس عینک قاب طلاییش را به جلادی که کنار دستش ایستاده بود می‌دهد و می‌گوید، «این هم مال تو به خاطر زحمتی که برای کشیدن طناب دار من باید تحمل کنی.»

در روز چهارم اردیبهشت ۱۲۹۸ است که دکتر حشمت چون

سرور ایستاده‌ای دنیا را به کسانی که خواهان آن هستند، تسلیم می‌کند. جسد بی‌جان را را کاس آقا حسام معروف به خیاط که از آزادیخواهان قدیمی مقیم رشت بود و با جنگلیها هم سر و سری داشت، تحویل گرفت و در گورستان مسجد، محله چله‌خانه رشت به خاک سپرد.

آیا شما در تحقیقات خود، به عبارتی یا اشارتی که حاکی از تجدیدنظر طلبی دکتر حشمت نسبت به نهضت جنگل و میرزا باشد، برخوردیده‌اید؟

من در خاطرات و وصیت دکتر حشمت به نکته خاصی برخوردادم و لذا استنباط خودم را عرض می‌کنم. در جلسه‌ای که چند وقت پیش درباره سالگرد انقلاب مشروطه تشکیل شده بود، از من خواستند در آنجا سخنرانی داشته باشم. در آنجا گفتم، «بعد از هشتاد و خورده‌ای سال که از نهضت جنگل می‌گذرد و با کتابهایی که منتشر شده‌اند، هنوز فرصتی برای نقد و بررسی کتابها ایجاد نشده که دست کم بنشینیم و این همه حرفهای مربوط و نامربوط و اشتباهات فاحشی را که با حقایق در آمیخته‌اند، جدا کنیم. یکی از آن موارد هم جستجو درباره این نکته‌ای است که شمامطرح کردید. واقعیت این است که بسیاری هم برای دستیابی به اهداف خودشان، حوادث تاریخی را به شکل ماهرانه‌ای تحریف کردند، لذا تا هنوز از آن دوران فاصله زمانی بسیار زیادی نگرفته‌ایم که تحقیق درباره آن، بسیار دشوار و یا به علت عدم دسترسی به اسناد معتبر و افراد صاحب صلاحیت ناممکن شود، باید به جداسازی سره از ناسره پرداخت.

بر مبنای همین نکته‌ای که گفتید، آسیبهای رهبری شخص میرزا بر نهضت جنگل کدامند؟

قطعاً اشتباهاتی داشته، ولی واقعیت این است که او انسان پاک و صادق و خدمتگزاری بود که گاهی رفتارها و دستوراتش خلاف مصالح سیاسی بودند. بسیاری این اشتباهات را ناشی از عطفوت بسیار زیاد او می‌دانند. یکی از نمونه‌های شاخص این اشتباهات این بود که عده‌ای از مردم رشت که می‌دانستند جنگلیها به اسلحه نیاز فراوان دارند، خودشان را به آنها می‌رسانند و به عنوان مجاهد، به آنها می‌پیوستند و اسلحه می‌گرفتند. بعد شبانه فرار می‌کردند و خود را به شهر می‌رسانند و بعد در فرصت مقتضی، اسلحه‌ها را به خود جنگلیها می‌فروختند. خود میرزا هم به این نکته اشاره می‌کند و معلوم می‌شود که نظم و انضباط اساسی و درستی نداشته‌اند. نمونه دیگر اعضای شورای اتحاد اسلام هستند که ۲۸ نفر بودند و همه جز یکی جا زدند و به خانه‌های خودشان برگشتند و وقتی هم میرزا تنها ماند، از طرف حاکم رشت برایش پیغام فرستادند که تسلیم شود. ماجرا این گونه بود که عده‌ای از علما و معتمدین رشت به همراه نماینده دولت ایران برای ملاقات میرزا به قومن رفتند. میرزا همراه چند تن از رؤسای جنگل برای مذاکره با آنها حاضر شد، ولی به نتیجه نرسید و هنگامی که می‌خواست از آنها جدا شود، گفت، «تا زمانی که یک نفر انگلیسی در خاک گیلان یا در خاک ایران باشد، اسلحه‌ام را زمین نمی‌گذارم و با مأمورین دولت ایران هم نمی‌جنگم.»

تجدیدنظر در عملکرد نهضت جنگل توسط چهره‌های شاخص آن، چه موقع پیش آمد و پیامدهای آن کدامند؟

کلاً مسئله تجدیدنظر برای همه جنگلیها مطرح شد. میرزا احمد، تسلیم شد و اعضای شورای اتحاد اسلام به خانه‌هایشان برگشتند. میرزا کوچک خان در هنگام فرار از املش، یکی از اعضای اتحاد اسلام را در آنجا می‌بیند و از او می‌پرسد که چطور زودتر به آنجا آمده و او جواب می‌دهد که مسئله تسلیم شدن نیست و برای مجلس ترحیم برادرش آمده است. در هر حال در مجموع فقط میرزا، دکتر حشمت و خالوقربان هستند که تسلیم نمی‌شوند. خالو قربان که مأمور

شکستن خط محاصره می‌شود و میرزا را هم از آنجا نجات می‌دهد. میرزا هم در واقع دیگر امیدی به مبارزه ندارد. دکتر حشمت هم متقاعد شده بود که ادامه مبارزه به این شکل موجود، ممکن نیست.

ولی آینده به گونه دیگری رقم خورد.

بله. یک سال پس از مرگ دکتر حشمت، ارتش سرخ به بندر انزلی وارد شد و میرزا وقتی دید که در روسیه انقلابی صورت گرفته، دوباره نیروهایش را جمع کرد، اما بیش از ۵۵ روز در رشت نماند و متوجه شد که اینها مهمانان ناخوانده‌ای هستند که قصد هدف خیرخواهانه‌ای ندارند، در نتیجه همراه یارانش به ارتفاعات رفتند و جریاناتی که می‌داند، پیش آمد. ظاهراً میرزا اولین سالگرد شهادت دکتر حشمت را باشکوه و جلال در رشت برگزار کرد که ترسیم شمایی از آن رویداد در اینجا بی‌مناسبت نیست.

در روز ۲۸ اردیبهشت ۱۲۹۹ ارتش سرخ به انزلی وارد شد. میرزا



و گروهی از همراهانش، هیجده روز بعد، برای اداره منطقه گیلان به طرف رشت حرکت کردند و هنگامی که به آنجا رسیدند با انبوه استقبال کنندگان که از پنج کیلومتری رشت تا شهر، در دو طرف جاده صف کشیده بودند و دسته‌های گل را بر سر راه آنها می‌افشانند، مواجه شدند. روز اول و دوم به دید و بازدید گذشت و مقدمات برگزاری سالگرد شهادت دکتر حشمت همزمان با اعلام جمهوری در گیلان و تهیه متن اعلامیه فراهم آورد. در روز سوم مردم شهر با دسته‌های موزیک به طرف آرامگاه دکتر به راه افتادند و میرزا کوچک خان هم پیاده، همراه جمعیت از بیستون، خانه سردار همایون، به سوی مزار دکتر حشمت به راه افتاد. هر لحظه بر انبوه جمعیتی که

پشت سر او حرکت می‌کردند، افزوده می‌شد. میرزا در کنار درخت کهنسال و سرسبزی که آن روز در کنار آرامگاه و در حیاط مسجد چله‌خانه دیده می‌شد، ایستاد و سخنان خود را با آیه «ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم یرزقون» آغاز کرد و پس از اشاره به کارهای دولت و خیانت‌های دولتمردان درباره مرگ دکتر حشمت، اشاره کرد که با فقدان این مرد بزرگ، هنوز کمرمان راست نشده و این ضایعه برای ما بسیار گران و تحملش بسیار سخت بود و از خدا می‌خواهیم که به ما توفیق گرفتن تقاص خون او را از جلاخان خون‌آشام بدهد. سپس اعلامیه رسمی جمعیت انقلاب سرخ ایران با عنوان «هوالحق» و با عبارت «ایراد ملت مظلوم ایران از حلقوم فدائیان جنگل» خوانده شد.

از پیشینه و وساهت دکتر حشمت در خطه رشت و اطراف آن بگوئید، او در آن خطه از چه جایگاهی برخوردار و علل آن چه بود؟

این روزها مردم نزد پزشک می‌روند، ولی در گذشته، پزشک به سراغ مردم می‌رفت، یعنی مثلاً مردم لشت نشا خبردار می‌شدند که دکتر حشمت به آنجا آمده و به او مراجعه می‌کردند. پدر دکتر حشمت، عباسقلی حشمت‌الاطباء، در طالقان پزشک تجربی بود. دکتر هم اطلاعات اولیه خودش را از پدرش می‌گیرد و در همان طالقان و او انک سه ساله درس می‌خواند. تابستانها همراه پدر به تنکابن و گیلان می‌آمد و برای مردم چهره شناخته شده‌ای بود. دکتر کمی هم در تهران تحصیلات پزشکی می‌خواند و چون به مسائل اجتماعی علاقه دارد، به‌طور مستمر آزاد به دانشکده حقوق می‌رود و با فلسفه و مسائل حقوقی هم آشنا می‌شود. البته این وقایع به قبل از استبداد صغیر و نهضت مشروطه برمی‌گردند. موقعی که محمدعلیشاه مجلس را به توپ می‌بندد، نیروهای گیلانی از یک سو و بختیارها از سوی دیگر برای فتح تهران می‌آیند و در تبریز هم مبارزات گسترده‌ای ادامه دارد. برای درمان مجروحان، در حصارک درمانگاهی تأسیس می‌شود. در اینجا نکته مهمی در تاریخ هست که متأسفانه کسی تحقیق درستی درباره آن انجام نداده است و آن هم اشاره به «پزشک جوان طالقانی» است که معلوم نمی‌شود منظور دکتر حشمت است یا فرد دیگری. البته از طالقانیها ۱۲ نفر در نهضت مشروطه و نهضت جنگل نام برده شده که موقعیتهای حساسی هم داشتند. در آن دوره، طالقان جزو استان گیلان بوده، یعنی از زمان صفویه به بعد که حکومتهای کوچکی چون خاندان کبیانه و الحاقیه توسط حکومت مرکزی از بین رفتند، طالقان



بسیار کم حرف می‌زد و زیاد کار می‌کرد. نگاهی نافذ داشت و بسیار کنجکاو بود و تا پاسخ سئوالش را نمی‌یافت، از تلاش دست برنمی‌داشت. بسیار صبور بود و با آن که از پر حرفی بدش می‌آمد، اما وقتی بیماران برایش درد دل می‌کردند، همه را گوش می‌داد و نکات تازه را یادداشت می‌کرد.

تقریباً در حوزه قزوین قرار گرفت، اما عمل‌آزجو گیلان بود و مردم طالقان هم از لحاظ تأمین معاش تا همین اواخر با گیلان رفت و آمد زیادی داشتند. دکتر حشمت به درد مردم می‌رسید. من خودم دو سالی در آموزش و پرورش لشت نشا خدمت کرده و از اهالی آنجا حکایت‌های بسیاری را درباره او شنیده‌ام. مردم پول نداشتند به دکتر بدهند و به جای حق معالجه، برایش تخم مرغ و مرغ می‌آوردند و حتی هنگامی که پول نداشتند به شهرشان برگردند، او هزینه بازگشت آنها را تأمین می‌کرد و به دلیل مدارایی که با مردم داشت، بسیار محبوب بود.

نحوه آشنایی او با میرزا چگونه بود؟

در نهضت مشروطه، میرزا گروهی از انقلابیون را برای فتح تهران رهبری می‌کرد. دکتر حشمت هم که چهره محبوبی بود و در جریان این مبارزات با هم آشنا شدند. البته گفته می‌شود اولین آشنایی آنها زمانی بود که میرزا می‌خواست به شهر اردبیل برود که عده‌ای تحت حمایت محمدعلیشاه مردم شهر را غارت کرده بودند. میرزا بیمار است و نمی‌تواند برود، ولی عده‌ای را می‌فرستد و با دکتر حشمت هم در همین جریان آشنا می‌شود.

از تقیدات اخلاقی دکتر حشمت نکاتی را ذکر کنید. می‌گویند که همواره سحرخیز بوده و شبها قبل از آن که به بستر برود و صبحها پس از آن که برمی‌خاست، لحظاتی را به مطالعه آثار پزشکی، اجتماعی، سیاسی و تاریخی می‌پرداخت و به تاریخ ایران باستان و شاهنامه علاقه بسیار داشت و ابیاتی از حافظ و سعدی را حفظ بود که گاهی به مناسبت می‌خواند و از جمله این بیت را زیاد زمزمه می‌کرد که:

گرت ز دست برآید چون نخل باش کریم

ورت ز دست نیاید چو سرو باش آزاد

بسیار کم حرف می‌زد و زیاد کار می‌کرد. نگاهی نافذ داشت و بسیار کنجکاو بود و تا پاسخ سئوالش را نمی‌یافت، از تلاش دست برنمی‌داشت. بسیار صبور بود و با آن که از پر حرفی بدش می‌آمد، اما وقتی به بیماران برایش درد دل می‌کردند، همه را گوش می‌داد و نکات تازه را یادداشت می‌کرد. به موسیقی و مطالعه سرگذشت اشخاص و چهره‌های معروف علاقه داشت. خوراکش متنوع نبود، اما دوست داشت که مثل سایر برنامه‌های زندگیش نظم و ترتیب داشته باشد. با بیماران بیش از دیگران سروکار داشت و هیچ‌کس، هر چند بی‌پول بود، در مراجعه به او دچار تردید نمی‌شد. از اشیاء مصنوعات غیرایرانی حتی المقدور استفاده نمی‌کرد و هنگامی که جنگلیها در گیلان کارگاههای ریسندگی به راه انداختند، استفاده از پارچه غیرایرانی را به کلی کنار گذاشت. او حتی قند روسی را هم که مردم گیلان مصرف می‌کردند، نمی‌خورد. البته بعضی از اعضای اتحاد اسلام هم افراد مقیدی بودند که من عده‌ای از

آنها را می‌شناسم و حاضر نبودند اعمالی شبیه به کارهای احسان الله خان را انجام دهند. دکتر حشمت و میرزا می‌دانستند زندگیشان چه سرانجامی پیدا خواهد کرد، لذا زن و فرزند نداشتند.

از منظر شما در مورد معرفی ابعاد و جوانب شخصیت دکتر تا چه میزان حق مطلب ادا شده است؟

به هیچ وجه. از خصوصیات زندگی او چیزهای کافی گفته نشده است و کسانی هم که اطلاع داشتند، مرده‌اند. در مظلومیت او همین قدر بس که حتی برادرانش از او حرف نزده‌اند. مرحوم فخرایی در پاسخ به نامه‌ای که درباره دکتر حشمت به او نوشتم، آورده بودند، «مظلومیت دکتر به هنگام اعدام به حدی است که هر وقت به نوشته‌هایم نگاه می‌کنم، گریه‌ام می‌گیرد. باز هم گلی به جمال زارعین لاهیجان که شنیده‌ام هر وقت محصول برنجشان را که از آب حشمت رود مشروب شده است، برمی‌دارند، قسمتی را به نام او و برای شادی روحش خیرات می‌کنند.»

از تحقیقات خودتان درباره دکتر حشمت شمه‌ای بیان کنید. غیر از مطالعه و بررسی آثاری که درباره او به دست آورده‌ام، قدم به قدم مسیری را که جنگلیها از فومنات تا ارتفاعات تنکابن رفتند، طی کردم. دکتر حشمت مجموعه اسناد و یادداشت‌هایش را در چمدان کوچکی می‌گذازد و آن را به ملا خدابخش اوانکی می‌دهد که همراه با نامه‌ای به نامزدش که در اون او را به انتظار او بود، برساند، اما نوشته‌ها و نامه‌ها هرگز به مقصد نمی‌رسند و پیک در وسط راه دستگیری می‌شود و از آن پس نه از پیک اثری به دست می‌آید و نه از اسناد. من می‌خواستم ببینم که این اسناد به دست چه کسی افتاده است. ابتدا من به گفتند در لاهیجان، دست فلانی است. رفتم و گفتند که در رشت است و خلاصه نهایتاً گفتند در ابوظبی است. دیدم دستم به این اسناد نمی‌رسد. به هرجا که حس می‌کردم ممکن است سندی درباره علل شکست جنگلیها پیدا کنم، رفتم. سری به محلی که دکتر حشمت را اعدام کرده بودند، زدم که جایی بود به نام زوار و یک نصفه روز گشتم و از روستایین کهنسال، اطلاعاتی را که از گذشته داشتند، گردآوری کردم. در کشکور و خرم‌آباد هم با همه پیرمردهایی که فکر می‌کردم اطلاعاتی دارند صحبت کردم که حاصل این کاوشها در کتابی در سال ۷۸ چاپ شد. البته در این کتاب وقایع تا پایان اتحاد اسلام آمده‌اند و وقایع پس از آن بعد جهانی پیدا می‌کنند و لذا برای تحقیق درباره آنها به باکو رفتم و در اسناد حزب کمونیست آنجا، اسناد جنگلیها را جستجو کردم و بعد هم به تفلیس رفتم.

آیا موفق هم شدید؟

در باکو توانستم حدود ۲۰۰ برگ سند پیدا کنم که چون به زبان آذری و روسی بودند به استانداری دادم که برایم ترجمه کنند که هنوز این کار انجام نشده است. در تفلیس اطلاعات چندانی به دستم نیامد. البته چنانچه موفق به چاپ مجدد کتاب «دکتر حشمت و اندیشه اتحاد اسلام در جنبش جنگل» بشوم، اسناد و مقالات جدیدی را که پس از چاپ این کتاب به دست آورده‌ام، باید ضمیمه کنم.

به دیگر آثار خود نیز اشاره‌ای داشته باشید.

کتاب تاریخ و جغرافیای طالقان که ابتدا در سال ۴۸ و سپس در سال ۷۳ چاپ شد. نهضت‌های روستایی در ایران، سرزمین و مردم گیل و دیلم، گیلان از آغاز تا انقلاب مشروطیت، نهضت جنگل و اوضاع اجتماعی و فرهنگی گیلان و قزوین نوشته صادق کوچک‌پور که تصحیح و توضیح و نگارش مقدمه‌ای بر آن را به عهده داشتم. سرگذشت قرامطه در تاریخ و آثاری درباره آموزشهای دینی. ■